نعمانى و مصادر غيبت (2(

سيد محمد جواد شبيرى

اساتيد نعماني‏

پيش از آغاز سخن، اشاره به اين نكته مفيد است كه مراد از اساتيد (يا مشايخ)، در اين بحث (و يا ديگر بحث‏هاي حديثي - رجالي)، معنايي گسترده است كه كساني را هم كه نعماني از آنان، تنها يك روايت داشته، دربرمي‏گيرد. هم‏چنين اساتيد يا مشايخ يك راوي، كساني را كه آن راوي، از يكي از راه‏هاي معتبر، روايت دريافت داشته، شامل مي‏شود؛ هر چند آنان را ملاقات نكرده و تنها با اجازه از آن‏ها، روايت كند.

براي مشايخ نعماني، دو فهرست ارائه شده است: فهرست نخست در خاتمه مستدرك الوسائل(2) از سوي مرحوم محدّث نوري و فهرست ديگري در مقدمه چاپ كتاب غيبت به دست مصحح سختكوش و خدمتگزار اهل بيت(ع)، استاد غفاري.(3)

در فهرست دوم، نام محمد بن عثمان بن علاّن الدهني البغدادي، افزوده شده(4)، افزودن اين نام ضروري است، ولي پيشتر گفتيم كه در اين نام، دو تحريف (يكي از قسم قلب و ديگري از قسم تصحيف) رخ داده است. نام صحيح وي، عثمان بن محمد بن علاّن الذهبي (با ذال و باء) البغدادي است.(5)

در خاتمه مستدرك، چند نام جديد در فهرست اساتيد نعماني ديده مي‏شود كه با عنايت به اين كه روايت نعماني از آن‏ها را در جايي نيافتيم، ظاهراً از اشتباه نسخه نشأت گرفته است.

فهرست مشايخ نعماني در خاتمه مستدرك‏

اسامي جديد اين فهرست عبارت است از:

1. علي بن عبيدالله (عن علي بن ابراهيم بن هاشم)(6)

چنين نامي در اسناد نعماني ديده نشده و ظاهراً از تحريف اين سند شايع در غيبت پديد آمده است: علي بن احمد عن عبيدالله بن موسي عن علي بن ابراهيم بن هاشم(7) كه با حذف ((احمد عن)) و ((بن موسي)) از اين سند، نام ياد شده شكل گرفته است.

2. شيخ جليل هارون بن موسي تلعكبري(8)؛

روايت نعماني از وي، در جايي يافت نشده است، حال چه نكته‏اي سبب شده كه چنين نامي در فهرست اساتيد نعماني قرار گيرد، به روشني معلوم نيست! نگارنده دو احتمال در اين زمينه مي‏دهد:

احتمال يكم. در غيبت نعماني، در ذكر طرق مؤلف به كتاب سليم بن قيس - پس از ذكر طرقي بدان - افزوده است: ((واخبرنا من غير هذه الطرق هارون بن محمد، قال حدّثني احمد بن عبيدالله (عبدالله خ. ل) بن جعفر بن المعلّي الهمداني...)).(9)

هارون بن محمد - كه در اين سند قرار گرفته - استاد جديدي براي نعماني است كه نام وي در فهرست مقدمه چاپ غيبت، نيامده است. درباره وي پس از اين توضيح خواهيم داد؛ شايد اين نام، هارون بن موسي خوانده شده يا در نسخه‏اي بدين گونه تحريف شده است و اين نسخه محرّف، در اختيار محدث نوري قرار گرفته و يا عبارت به صورت ((هارون ابومحمد)) خوانده شده يا تحريف گرديده است ؛ و لذا او استاد تلعكبري دانسته شده است.

دوم: در كفاية الاثر چاپي، سندي بدين شكل ديده مي‏شود: ((هارون بن موسي قال حدّثنا محمد بن ابراهيم النحوي...)).(10) ممكن است ((النحوي)) در اين نام به ((النعماني)) در برخي نسخ كتاب تحريف شده و يا مراد از اين راوي نعماني كاتب دانسته شده و با جابه‏جايي راوي از نعماني با استاد وي، هارون بن موسي تلعكبري، در شمار اساتيد نعماني جاي گرفته است.

احتمال اوّل قوي‏تر به نظر مي‏آيد.

3. محمد بن احمد بن يعقوب (عن ابي عبدالله الحسين بن محمد)؛(11)

محدث نوري، در شمار اساتيد نعماني، از ابوعلي احمد بن محمد بن احمد بن يعقوب بن عمار كوفي،(12) ياد كرده است. سپس عنوان مورد بحث را آورده، مي‏گويد: ((ظاهراً وي پدر همان استاد پيشين از نوادگان اسحاق بن عمّار صيرفي كوفي است و گذشت كه وي (محمد بن احمد بن يعقوب) از اساتيد جعفر بن قولويه مي‏باشد.

ما در اسناد نعماني، به نام محمد بن احمد بن يعقوب برنخورديم؛ بلكه تنها احمد بن محمد بن احمد بن يعقوب از اساتيد نعماني مي‏باشد. در كتاب غيبت نعماني دو روايت پياپي با اين اسناد ديده مي‏شود:

((حدثنا ابوعلي احمد بن محمد [ بن احمد(13) ] بن يعقوب بن عمار الكوفي، قال: حدّثني ابي‏قال: حدّثنا القاسم بن هشام اللؤلؤي...)).

((اخبرنا احمد بن محمد بن يعقوب قال: حدثنا ابوعبدالله الحسين بن محمد قراءة عليه...))(14).

ظاهراً در سند دوم، در برخي نسخه‏هاي كتاب، تحريفي رخ داده و نام پدر و پسر استاد نعماني جا به جا شده است. با وقوع اين قلب محمد بن احمد بن يعقوب، در شمار اساتيد نعماني قرار گرفته است. بنابراين تنها همان احمد بن محمد بن احمد بن يعقوب، از اساتيد نعماني مي‏باشد. شگفت آور است كه مصححان چاپ جديد خاتمه مستدرك، از چنين نكته‏اي ياد نكرده‏اند؛ با اين كه در حاشيه به نشاني ياد شده در كتاب غيبت نعماني ارجاع داده‏اند.

در اين جا تذكّر اين نكته مفيد مي‏نمايد كه محدّث نوري (ره)، در مشايخ جعفر بن قولويه، از سه راوي با نام‏هاي ((محمد بن احمد بن علي بن يعقوب))(15)، ((ابو عبدالله محمد بن احمد بن يعقوب بن اسحاق بن عمار))(16) و ((ابوعبدالله محمد بن احمد بن يعقوب))(17)ياد كرده و احتمال اتحاد اين سه راوي را مطرح ساخته است.(18) با مراجعه به كامل الزيارات، روشن مي‏شود رواياتي كه ابن قولويه از سه عنوان فوق انجام داده، همگي از علي بن الحسن [ بن علي ] بن فضّال مي‏باشد.

در موردي از رجال نجاشي نيز، روايت عنوان دوم (بدون كنيه ابوعبدالله) از علي بن الحسن بن فضّال ديده مي‏شود.(19) از اين رو مي‏توان هر سه عنوان را مربوط به يك راوي دانست.

در حاشيه يكي از چاپ‏هاي كامل الزيارات گفته شده كه ظاهراً در اين سند، نام صحيح، ((علي بن محمد بن يعقوب [كسائي كوفي‏])) است كه از مشايخ ابن‏قولويه مي‏باشد.(20)

گويا علت اين استظهار روايت علي بن محمد بن يعقوب، همچون محمد بن احمد بن يعقوب از علي بن الحسن بن فضّال است(21)؛ ولي اين دليل كافي نيست و وجهي ندارد كه ما نام اين راوي را - كه در چهار جاي كامل الزيارات به صورت محمد بن احمد آمده - تحريف شده علي بن محمد بخوانيم.

البته به نظر مي‏رسد كه اين دو راوي، با هم خويشاوند بوده‏اند؛ چه اين كه نسب كامل علي بن محمد بن يعقوب - بنابه نوشته شيخ طوسي در رجال - علي بن محمد بن يعقوب بن اسحاق بن عمار صيرفي كوفي عجلي است.(22) پس سلسله نسب اين دو راوي در يعقوب، به هم مي‏پيوندد و اين دو، پسر عموي يكديگر هستند.(23)

ابوعلي احمد بن محمد، راوي مورد بحث ما - كه نعماني در دو سند پيشين از وي روايت مي‏كند - ظاهراً پسر ابوعبدالله محمد بن احمد بن يعقوب است.

گفتني است كه قرائني چند در دست است كه نشان مي‏دهد استاد نعماني، همان احمد بن محمد بن عمار كوفي است كه در كتاب‏هاي رجالي ترجمه شده است،(24) شباهت پاره‏اي اسناد اين راوي با دو سند استاد نعماني(25) و نيز روايت هر دو از پدر خويش(26) و وصف ((العجلي)) در سندي، در پي نام احمد بن محمد بن عمار(27) (با عنايت به توصيف علي بن محمد بن يعقوب هم به اين وصف)، از قرائن ((اتحاد)) مي‏باشد. نتيجه بحث طولاني ما، اين است كه نعماني از ابوعلي احمد بن محمد بن احمد بن يعقوب بن اسحاق بن عمار (م. 346)، حديث دريافت داشته. ظاهراً روايت نعماني از وي، روايت معاصر از معاصر به شمار مي‏آيد.

استادان جديد نعماني

به جز اساتيدي كه در مقدمه غيبت نعماني ذكر شده است، استادان ديگري براي وي يافته‏ايم. دو تن از ايشان، در كتاب غيبت وارد شده؛ ولي به علّت ذكر نام آنان در لابه‏لاي توضيحاتِ مؤلف يا پس از ذكر طريق ديگر، از نظر افتاده است:

1. هارون بن محمد(28) (از احمد بن عبيدالله - عبدالله خ. ل - بن جعفر بن المعلّي الهمداني(29)) ، در طريق به كتاب سليم بن قيس.

مراد از هارون بن محمد، گويا هارون بن الضبي ابوجعفر است. خطيب بغدادي پس از ذكر اين نام در كتاب خود مي‏افزايد: پدر قاضي ابوعبدالله الحسين بن هارون(30) و از اهل عمان است كه در بغداد سكنا گزيده است... . وي در سال 305 به بغداد كوچ كرده و در سال 335 وفات كرد)).(31)

به احتمال زياد، دريافت حديث نعماني از وي، در بغداد صورت گرفته است. نام اين استاد، بايد به نام ديگر اساتيد نعماني - كه در بغداد از آنان حديث برگرفته و پيشتر از آن‏ها ياد كرديم(32)) افزوده شود.

2. عبدالحليم بن الحسين السمري(33)؛

نعماني اشاره مي‏كند كه در ((سِفْر اول)) تورات از دوازده بزرگ از نسل اسماعيل - كه خداوند آنان را به امامت معين كرده - سخن رفته است. وي مي‏افزايد: يكي از دانشمندان يهودي در ارّجان به نام حسين (حسن خ. ل) بن سليمان براي عبدالحليم بن حسين سمري، نام‏هاي عبراني امامان و عدد آنان را از تورات نقل كرده و نعماني آنان را از عبدالحليم بن الحسين نقل مي‏كند.(34) وي به نقل از آن يهودي، متني را درباره دوازده امام نقل و تفسير كرده،(35) مي‏افزايد: ((و اين كلام و تفسير بر موسي بن عمران بن زكريا يهودي خوانده شده كه وي آن را درست دانسته است. اسحاق بن ابراهيم بن بختويه يهودي و سليمان بن داود النوبنجاني نيز همين گونه گفته‏اند)).(36)

نام اين يهوديان، ظاهراً برگرفته از نقل عبدالحليم بن حسين سمري است و احتمالاً اين مطالب همگي از حسين (حسن) بن سليمان يهودي در ارّجان نقل مي‏گردد.

تذكر اين نكته مفيد مي‏نمايد كه در اين قسمت از غيبت نعماني، نام پيامبر (ص) به زبان عبري به صورت ((مامد)) و نيز نام دوازده امام به اين زبان حكايت شده كه به دليل ناآشنايي ناسخان با آن در هر نسخه، به يك شكل درآمده است. يافتن عبارت صحيح، درگرو آشنايي با زبان عبري و عبارات تورات در اين زمينه است. هم‏چنين عبارت ديگري هم كه در وصف دوازده امام نقل شده، به دقت نظر بيشتري نيازمند است.

3. يوسف بن احمد (محمد خ. ل) الجعفري؛

در غيبت طوسي با سند خود از نعماني، از اين راوي نقل كرده كه مي‏گويد: ((در سال 306 حج به جا آوردم و از آن سال تا سال 309، در مكه مجاورت گزيدم. سپس از آن جا به قصد شام بيرون آمدم...)).(37)

آيا نعماني از اين راوي، در سفر شام حديث شنيده است؟

باري، اين روايت از دلايل امام عصر (عج) و معجزات آن عزيز سفر كرده است. آيا اين حديث در كتاب دلائل نعماني بوده يا راوي آن را شفاهاً از وي نقل مي‏كند؟

4. نام يك راوي ناشناخته زير را نيز، مي‏توان به فهرست مشايخ نعماني افزود: ((بعض اخواننا))؛

نعماني، پس از نقل روايتي، مي‏گويد: ((اين حديث را در نزد برخي از برادران ما يافتم. او مي‏گفت كه آن را از [نوشته‏] ابي المرجي بن محمد الغمر التغلبي، استنساخ كرده است)).(38)

با افزودن اين نام‏ها به فهرست اساتيد نعماني، اين فهرست به بيست استاد (با ذكر نام) و يك استاد (بدون ذكر نام) بالغ مي‏گردد.

شناخت بيشتر برخي از استادان نعماني‏

در لابه‏لاي بحث‏هاي پيشين، به تناسب توضيحات چندي در معرفي اساتيد نعماني آورديم؛ در اين جا نكات ديگري نيز مي‏افزاييم:

الف) غالب مشايخ نعماني، از مشايخ شناخته شده طائفه اماميه‏اند. در ميان اساتيد وي، پيروان مذاهب ديگر هم ديده مي‏شود. ابوالعباس بن عقده كوفي(39)، محدّث زيدي جارودي، حافظ چيره دست، با محفوظات حديثي خيره كننده (249 - 332)، از اساتيد نعماني است.

نعماني از وي با نام احمد بن محمد بن سعيد ابن عقده كوفي، بسيار روايت مي‏كند. در نخستين مورد به دنبال نام وي مي‏افزايد: كسي در وثاقت و آگاهي او به حديث و رجال حديث اشكال نكرده است.

در نام وي چنان چه مي‏بينيد الف ((ابن))، پيش از ((عقده)) نگاشته شده(40) است. علت اين امر آن است كه عقده، نام پدر ((سعيد)) نيست؛ بلكه لقب ((محمد)) مي‏باشد.(41) بنابراين ((عقده)) وصف ((سعيد)) نيست تا در نگارش الف ((ابن)) حذف شود؛ بلكه وصف، يا بدل، يا عطف بيان از ((احمد)) مي‏باشد. از اين رو بايد الف ((ابن)) نگارش يابد.

ب) نعماني از غير شيعيان نيز روايت مي‏كند؛ همچون محمد بن عثمان [عثمان بن محمد. ظ. ]ذهبي كه روايات وي، در باب ((ما روي ان الائمة اثنا عشر من طريق العامه))(42) وارد شده است.

نعماني باب ديگري در اين زمينه گشوده است كه با روايت از همين راوي، آغاز مي‏گردد.(43) اسناد ديگر اين باب - كه اسناد عامي است - گويا همگي از روايات همين راوي است كه اوايل اسناد آن‏ها، حذف شده و به اصطلاح ((معلّق)) مي‏باشد. اين راوي ظاهراً عامي است.

نعماني از محمد بن عبدالله بن المعمر الطبراني روايت كرده و درباره وي گفته است: ((و كان هذا الرجل من موالي يزيد بن معاوية و من النصّاب)).(44) در نسخه ((رضويه)) ((من)) در اين عبارت نيامده است. بنابراين كلمه ((موالي)) (با ضم اول) به معناي دوستدار خواهد بود. در نسخه ((مرعشيه)) نيز به جاي ((من موالي))، ((يوالي)) ذكر شده كه معناي آن با معناي نسخه پيشين يكي است. نسخه چاپي هم مي‏تواند به همين معنا باشد؛ ولي غالباً ((مولي)) (ج موالي)، به معناي آزاد شده است و در اين جا مراد مي‏تواند اين باشد كه يكي از اجداد او، آزاد شده يزيد بن معاويه است.(45)

مذهب برخي از مشايخ گمنام نعماني، همچون ابوالقاسم الحسين بن محمد بارزي،(46) روشن نيست.

ج) يكي از اساتيد نعماني، ابوسليمان احمد بن هوذه باهلي است كه از ابراهيم بن اسحاق نهاوندي روايت مي‏كند. نعماني از او با عبارت‏هاي گوناگون روايت كرده است؛ از جمله:

((ابوسليمان احمد بن هوذة بن ابي هراسة الباهلي))؛(47)

(([ابوسليمان‏] احمد بن نصر بن هوذه باهلي))؛(48)

شبيه اين عنوان، در مقدمه غيبت نعماني، در شمار اساتيد نعماني ديده مي‏شود(49) كه صحيح نيست. شيخ طوسي وي را در رجال خود آورده، گويد: ((احمد بن نصر بن سعيد باهلي، معروف به ابن ابي هراسة... پدر وي هوذه لقب داشته است... وي در ذي حجه 333 درگذشت)).(50)

در اين عنوان ((بن)) زايد مي‏باشد؛ (51) چنان چه در نسخه ((رضويه)) نيامده است و احتمال دارد كه ((احمد بن هوذة ابن ابي هراسه الباهلي)) صحيح باشد.(52)

در تاريخ بغداد، درباره وي آمده است: ((احمد بن نصر بن سعيد ابوسليمان نهرواني، وي به ابن ابي هراسه معروف است. از ابراهيم بن اسحاق الاحمدي(53) روايت مي‏كند ابوبكر احمد بن عبدالله دوري ورّاق(54)، از وي روايت كرده، گويد: از نهروان بر ما وارد شد)).(55)

در عنوان احمد بن نصر بن هوذه، يا ((بن نصر)) زايد بوده و از درج حاشيه در متن پديد آمده است، يا ((بن)) پس از ((نصر)) بايد حذف گردد و يا بايد نام راوي به صورت احمد بن نصر ابن هوذه - با الف ((ابن)) - نگارش يابد.

در فهرست مشايخ نعماني، در خاتمه مستدرك(56) از وي با عنوان ((احمد بن محمد بن هوذه بن هراسه)) ياد نموده كه در آن ((هراسه)) به اشتباه، به جاي ابي‏هراسه جاي گرفته است. ((محمد)) نيز مصحف ((احمد)) بوده و افزوده شدن اين نام، در سلسله نسب او، از باب جمع بين نسخه صحيح و نسخه مصحف مي‏باشد؛ پس ((بن محمد)) در اين عنوان زايد است.

در اين جا متذكر مي‏شويم كه ما پيش‏تر حضور احمد بن هوذه را در بغداد، از روايت تلعكبري (شيخ محدثان بغدادي) از او استنباط كرده بوديم؛ ولي ترجمه وي در تاريخ بغداد - كه مربوط به ساكنان بغداد يا كساني است كه به بغداد وارد شده‏اند - به ويژه با عنايت به عبارت ابوبكر دوري - كه در بغداد بوده و ناظر به ورود احمد بن نصر به اين شهر است - دليل روشن‏تري بر حضور او در بغداد است.

د) يكي از اساتيد نعماني، علي بن احمد بندنيجي است كه هماره از عبيدالله بن موسي (علوي عباسي) روايت مي‏كند.(57)

پيش‏تر گفتيم كه شايد وي، همان علي بن احمد بن نصر بندنيجي است كه ابن غضائري، او را ساكن رمله (از بلاد فلسطين) مي‏داند.(58)

سندي در امالي طوسي، به نقل از ابوالمفضّل (محمد بن عبدالله شيباني) آمده است كه اين احتمال را تقويت مي‏كند: ((حدّثنا علي بن احمد بن نصر البندنيجي بالرقه، قال: حدّثنا ابوتراب عبيدالله بن موسي الروياني، (59) قال: حدّثنا عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، قال: حدّثنا ابوجعفر محمد بن علي عن ابيه عن جدّه عن جعفر بن محمد...)).(60)

ابوالمفضل شيباني، محدث پرتلاش در برگرفتن حديث از مشايخ، در سال‏هاي چندي از اساتيد بسيار حديث دريافت داشته است (61) و تقريباً هم طبقه ابوعبدالله نعماني مي‏باشد.

به هر حال نام ((الرقه)) در اين سند، با نام ((الرمله)) در رجال ابن غضائري در نگارش با يكديگر شبيه بوده است. لذا اين احتمال به ذهن مي‏آيد كه يكي از اين دو، تصحيف ديگري باشد. هر چند كاملاً محتمل است كه كسي در يكي از اين دو شهر، زندگي و در شهر ديگر حديث نقل كند.(62)

سند ديگري شبيه اين سند، در اقبال به نقل از همان ابوالمفضّل محمد بن عبدالله شيباني، نقل شده است: ((حدّثني (حدّثنا خ.ل) علي بن نصر السبند ينحي، قال: حدّثني عبدالله (عبيدالله خ. ل) بن موسي عن عبدالعظيم الحسني عن ابي جعفر الثاني (ع) - في حديث - قال: من زار الحسين...)).(63)

علي بن نصر، ظاهراً همان علي بن احمد بن نصر است كه نام پدر وي، افتاده يا در نسب او اختصار رخ داده است. به هر حال لقب وي، مصحّف ((البندنيجي)) است.

ه) از اساتيد نعماني - كه در اسناد بسياري از غيبت واقع است - علي بن حسين مسعودي است كه بيشتر بدون لقب ودر چند جا با لقب مسعودي(64) از وي روايت كرده است.

در فهرست استادان نعماني در خاتمه مستدرك، پس از ذكر نام وي، مي‏افزايد: ((صاحب اثبات الوصية و مروج الذهب، عن محمد بن يحيي العطّار بقم)).(65)

در مقدمه غيبت نعماني در شمار اساتيد وي آمده است: ((1. علي بن الحسين [المسعودي‏] حدّثه بقم ظاهراً)).(66)

در حاشيه استظهار شده كه وي، علي بن بابويه قمي است. توضيح اين امر در ادامه و به طور روشن‏تر، در حاشيه سندي از غيبت آمده است. مصحّح در حاشيه سندي با اين لفظ ((اخبرنا علي بن الحسين قال حدّثنا محمد بن يحيي العطار بقم))، مي‏نويسد: مراد از علي بن الحسين - به قرينه ((بقم)) - علي بن بابويه معروف است؛ لكن در جاهايي از كتاب پس از نام وي، ((المسعودي)) افزوده شده است. به گمان من اين كلمه، از افزوده‏هاي ناسخان است كه به گمان اين كه مراد از اين نام هم‏اوست، افزوده شده است. علي بن حسين مسعودي، هيچ گاه به شهر قم وارد نشده و كسي چنين سخني را نگفته است. علاوه بر اين كه محمد بن يحيي، از مشايخ علي بن بابويه بوده؛ نه از مشايخ مسعودي.(67)

در اين جا مطالبي چند يادكردني است:

يكم: برخي از محققان عقيده دارند كه دو نفر به نام علي بن حسين مسعودي در قرن چهارم مي‏زيستند: يكي مورخ معروف مؤلف مروج الذهب و التنبيه والاشراف كه بي‏ترديد از عامه است (البته با گرايش‏هاي شيعي) و ديگري مؤلف اثبات الوصيه كه امامي مذهب بوده، استاد نعماني همين فرد است.

چنانچه اين مبنا را بپذيريم، هيچ وجهي ندارد كه وصف ((مسعودي)) را زايد بينگاريم. همچنين اين سخن محدّث نوري و مقدمه كتاب غيبت - كه علي بن حسين مسعودي را در اسناد غيبت، همان مؤلف مروج الذهب دانسته‏اند - صحيح نخواهد بود.

گفتني است كه بي‏ترديد، مؤلف اثبات الوصية، مسعودي مورخ معروف نيست؛ ولي احتمال دارد كه اصلاً نام مؤلف اين كتاب، علي بن حسين مسعودي نباشد. از سوي ديگر چندان ثابت نيست كه استاد نعماني، همان مؤلف اثبات الوصية باشد. دراين‏باره در مقاله ((اثبات الوصية و صاحب مروج الذهب)) بيشتر سخن خواهيم گفت.

دوم. ما چه مسعودي را متعدد بدانيم، يا واحد، آيا دليلي در دست است كه نعماني، از علي بن حسين مسعودي مورخ روايت نمي‏كند؟

سه دليل مي‏توان در اين زمينه ذكر كرد [و يا ذكر كرده‏اند] :

1. كسي نگفته كه مسعودي مورخ، به قم آمده؛ ولي استاد نعماني از محمد بن يحيي عطار در قم حديث برگرفته است. اين دليل ناتمام است؛ زيرا مسعودي در جايي از مروج الذهب تصريح مي‏كند كه به قم وارد شده است.(68)

2. استاد نعماني، همواره از محمد بن يحيي عطّار روايت مي‏كند؛ ولي روايت صاحب مروج الذهب از وي، در جايي ديده نشده است. اين دليل نيز نادرست است؛ چه اين كه ترجمه احوال مسعودي مورخ در كتاب‏هاي تراجم و رجال، بسيار كوتاه و نارسا است و به هيچ وجه اساتيد صاحب مروج الذهب روشن نيست. بنابراين شايد وي از محمد بن يحيي عطار روايت كرده باشد.

3. استاد نعماني، بي‏ترديد امامي است و روايات وي، شيعي ناب مي‏باشد؛ مثلاً او رواياتي را در وصف ((حضور دوازده امام (ع) در ابتداي آفرينش در عرش پروردگار))(69) و يا وصف ((ائمه و شيعيان آن‏ها در عالم ذر)) نقل كرده(70) كه نقل آن‏ها از سوي مسعودي مورخ، بعيد است.

اين دليل - كه قوي‏ترين دليل مي‏باشد - هرچند احتمال روايت نعماني را از مسعودي مورخ مستبعد مي‏سازد؛ ولي دليل كافي بر نفي آن نيست ؛ زيرا نقل يك روايت، دليل بر اعتقاد به صحّت مضمون آن نيست. به ويژه مسعودي مؤلف مروج الذهب، رواياتي نقل كرده و كتاب هايي تأليف نموده كه كاملاً با نقل روايات فوق سازگار است. در اين باره در مقاله ((اثبات الوصية و صاحب مروج الذهب)) بيشتر سخن گفته‏ايم.

از سوي ديگر، در فصل دوم اين مقاله، خواهيم گفت كه روايات علي بن حسين مسعودي، در غيبت نعماني همگي به محمد بن علي كوفي مي‏رسد و ظاهراً همگي، برگرفته از كتاب وي مي‏باشد و علي بن حسين مسعودي، در طريق به كتاب محمد بن علي كوفي مي‏باشد. در طرق به كتاب‏ها، چه بسا سلسله اسناد، تنها از طريق اجازه عامه، روايت را دريافت داشته‏اند. در نتيجه اين امر دليل بر آن نيست كه علي بن حسين مسعودي (استاد نعماني)، دقيقاً از محتواي رواياتي كه اجازه آن‏ها را به نعماني داده، آگاه باشد. لذا نمي‏توان از اين راه، روايت نعماني را از علي بن حسين مسعودي عامي صاحب مروج الذهب انكار كرد.

البته اشاره شد كه احتمال تعدّد علي بن حسين مسعودي، كاملاً مطرح است و مظنون آن است كه استاد نعماني، غير از صاحب مروج الذهب است.

سوم. گفتيم كه مصحّح غيبت نعماني، از عبارت ((بقم)) در هنگام روايت علي بن الحسين از محمد بن يحيي عطار، استنباط كرده كه مراد از علي بن الحسين، علي بن بابويه معروف است.

محدث نوري، درست برعكس از همين عبارت نتيجه گرفته كه مراد، ابن بابويه معروف نيست؛ زيرا صدور اين عبارت از علي بن حسين بن بابويه، ساكن در قم مناسب نيست.

كلام مصحّح غيبت نعماني، بسيار شگفت‏انگيز است! ما هيچ توضيحي در اين زمينه نيافتيم كه چگونه عبارت ((بقم))، نشانگر آن است كه مراد از علي بن الحسين، علي بن بابويه قمي معروف است. البته كلام محدث نوري (ره) قابل توجه است. در اين جا نخست توضيحي درباره اين كلام آورده، سپس آن را بررسي خواهيم كرد.

علي بن الحسين بن بابويه - به تعبير نجاشي - شيخ قميان و پيشوا، فقيه و معتمد ايشان در عصر خود بود. دليلي در دست نيست كه وي، در غيرقم سكونت داشته باشد. البته او در اواخر عمر (در سال تناثر نجوم در سال 323) به بغداد وارد شده كه ظاهراً در مسير سفر به حج بوده است.(71) از كسي كه خود اهل قم و ساكن اين شهر مي‏باشد بعيد مي‏نمايد كه در هنگام روايت از محمد بن يحيي عطار - كه او نيز از مشايخ قميّان مي‏باشد - به اين نكته اشاره كند كه روايت وي از محمد بن يحيي عطار، در قم بوده است؛ زيرا اين گونه توضيحات، معمولاً در جايي افزوده مي‏شود كه مكان روايت، از ويژگي خاصي برخوردار باشد و درجايي كه استاد و شاگرد هر دو از اهل قم بوده(72)، علي القاعده روايت در قم صورت گرفته و نيازي به چنين قيدي - كه شبيه توضيح واضحات است - نيست.

در بررسي اين كلام، عرض مي‏كنيم كه با اين استدلال، نمي‏توان به گونه قاطع گفت: مراد از علي بن حسين، در اسناد غيبت نعماني، علي بن حسين بن بابويه نيست؛ زيرا اگر علي بن حسين، در شهري غير از قم (همچون بغداد) براي نعماني حديث كرده باشد؛ مقيد ساختن مكان تحديث محمد بن يحيي به شهر قم، ركاكت بسيار ندارد.

البته انصاف آن است كه اين دليل، در تضعيف اين احتمال كه مراد از علي بن حسين، ابن بابويه است، مفيد مي‏باشد.

باري اگر ما با اين دليل، مراد بودن ابن بابويه را از اسناد فوق انكار نكنيم؛ لااقل مي‏توان گفت كه دليلي نداريم كه مراد از علي بن حسين در اين اسناد، ابن‏بابويه است و مجرد روايت ابن‏بابويه از محمد بن يحيي عطار، در اثبات اين امر كافي نيست؛ زيرا شاهدي در دست نيست كه راوي از محمد بن يحيي - به نام علي بن الحسين - ، تنها ابن بابويه است.

چهارم. مصحح غيبت نعماني در مقدمه كتاب، سخني آورده كه از تمامي سخنان گذشته شگفت آورتر است. ايشان مي‏گويد: ((ظاهراً علي بن حسين، براي نعماني در قم حديث كرده است)). در حالي كه اسناد غيبت، دقيقاً بر خلاف اين مطلب گواه است؛ چون اگر نعماني در قم، از علي بن حسين حديث شنيده باشد، ديگر معنا ندارد كه علي بن حسين بگويد كه در قم، از محمد بن يحيي عطار حديث دريافت داشته است. از سوي ديگر ما هيچ دليلي نيافتيم كه حضور نعماني را در قم نشان دهد.

نتيجه اين بحث آن است كه استاد نعماني، علي بن حسين مسعودي (و نه علي بن بابويه) است كه از محمد بن يحيي عطار در قم حديث دريافت داشته است، محل روايت نعماني از مسعودي معلوم نيست و مظنون آن است كه اين شخص، غير از مسعودي، مؤلف مروج الذهب مي‏باشد و احتمالاً وي مؤلف اثبات الوصية است.

شاگردان نعماني‏

1. ابوالحسين(73) محمد بن علي شجاعي كاتب راوي و ناسخ غيبت نعماني است كه اين كتاب را بر مصنف خوانده بود. لذا ديگران (74) اين كتاب را در نزد وي مي‏خواندند و نجاشي شاهد اين امر در مشهد عتيقه بوده است. اين كتاب و ساير كتاب‏هاي وي، بنابر وصيت فرزند او، ابوعبدالله حسين بن محمد شجاعي، در اختيار نجاشي قرار گرفت. نسخه قرائت شده غيبت نعماني، در نزد نجاشي بوده است.(75)

از اين عبارت، ارتباط ويژه نجاشي با فرزند اين راوي استفاده مي‏شود. به هر حال نجاشي، زاده 372(76) علي القاعده در سنين كودكي - در هنگامي كه هنوز صلاحيت شركت در مجلس درس حديث را نداشته - محمد بن علي شجاعي را ديده است.(77) بنابراين مي‏توان وي را، لااقل زنده در حدود سال 380 دانست. وفات وي نيز در همين حدود يا اندكي متأخرتر به نظر مي‏آيد.

باري در آغاز غيبت نعماني، اين كتاب به روايت ابوالحسين محمد بن علي بجلي كاتب نقل شده و در ادامه آمده است: ابوعبدالله محمد بن ابراهيم نعماني در حلب، آن را براي وي حديث كرده است.(78)

به نظر مي‏رسد اين راوي، همان راوي مشهور نعماني بوده و گويا ((البجلي)) در اين جا مصحف ((الشجاعي)) است.

باري در مقدمه غيبت نعماني آمده كه به جز ابوالحسين محمد بن علي شجاعي كاتب، كسي را نيافتم كه از نعماني روايت كند؛(79) ولي راقم سطور با جست و جوي گسترده در كتاب‏هاي رجال و حديث، نام راويان ديگري از نعماني را به دست آورده است.

2. ابوغالب احمد بن محمد زراري‏

وي در رساله معروف خود، از اجزايي ياد مي‏كند كه با خط خود نگاشته و ((دعاي سرّ))(80) در آن بوده است. ابوغالب مي‏افزايد: ((نعماني آن را براي وي، از راوياني كه در كتاب ذكر شده، حديث كرد)).(81)

از اين عبارت، چنين برداشت مي‏شود كه اين اجزاء كتابي (ظاهراً در موضوع دعا)، تأليف نعماني بوده است.

3. علي بن محمد بن يوسف حرّاني‏

وي دعاي ((اعتقاد)) را به نقل از نعماني به اسناد خود از امام كاظم (ع)، روايت كرده است.(82)

سيد ابن طاووي در چند مورد، رواياتي از اين راوي نقل كرده است (بدون قيد حرّاني)(83)، احتمالاً وي همان ((ابن خالويه)) مي‏باشد كه در رجال نجاشي، ترجمه شده است.(84)

4. علي بن حسن بن صالح بن وضّاح نعماني

علامه مجلسي، از مجموع ((دعوات)) محمد بن هارون تلعكبري، نقل كرده كه (ابوالفتح) غازي بن محمد طرائقي (ظاهراً در دمشق در آخر شعبان 399)، از اين راوي، از خط نعماني، دعاهاي روزهاي هفته را روايت مي‏كند.(85)

شايد اين راوي و راوي پيش، از كتاب دعاي نعماني - كه ابوغالب زراري نسخه‏اي از آن را به خط خود نگاشته است - اين روايات را نقل مي‏كند.

5. ابوالمرجا محمد بن علي بن طالب البلدي(86)

كراجكي از وي در قاهره حديث برگرفته است، و او از نعماني با تعبير ((استاذي ابوعبدالله محمد بن ابراهيم بن جعفر النعماني رحمه الله)) ياد مي‏كند.(87)

6. شريف ابوعبدالله محمد بن عبيدالله بن حسين بن طاهر بن يحيي حسيني‏

نام وي را در كتاب‏هاي انساب و تراجم نيافتيم؛ ولي با توجه به نام پدر و جدش در كتاب‏هاي انساب، نسب وي چنين است: ((ابوعبدالله محمد بن ابي‏القاسم عبيدالله بن ابي عبدالله الحسين بن ابي الحسين طاهر بن يحيي نسّابه معروف به عبيدلي بن الحسن بن جعفر الحجة بن عبيدالله الاعرج بن الحسين الاصغر بن الامام زين العابدين)).

در فخري، درباره پدرش ابوالقاسم عبيدالله مي‏گويد: ((وي در حجاز بوده و اعقاب وي در مصر)).(88)

عالمان نسب شناس درباره جد وي ابوعبدالله حسين گفته‏اند: اعقاب وي در رمله و مصر مي‏باشند.(89) مصر به شام و حلب - كه مسكن ابوعبدالله نعماني در اواخر عمر و محل وفات وي بوده - نزديك بوده و رمله از شهرهاي شام به شمار مي‏آيد.

لباب الانساب، وفات عموي پدر وي، عبيد الله بن طاهر بن يحيي را، در سال 329 ذكر كرده است.(90) اين كاملاً تناسب دارد كه نوه برادر وي، محمد بن عبيد الله بن حسين بن طاهر، راوي از ابوعبدالله نعماني باشد.

روايت وي از نعماني را در لا به لاي جلدي از تاريخ دمشق ابن عساكر - كه به ترجمه حضرت امير (ع) اختصاص دارد - يافتيم.

پايان اين قسمت از مقاله را با نقل اين روايت شريف و ترجمه آن زينت مي‏بخشيم:

((أخبرنا أبوبكر محمد بن عبدالباقي، نا أبوإسحاق إبراهيم بن سعيد الحبال، نا الشريف أبوعبدالله محمد بن عبيدالله بن الحسين بن طاهر بن يحيي الحسيني، نا ابوعبدالله الكاتب النعماني، نا أحمد بن محمد بن سعيد، نا علي بن الحسن التيمي، نا جعفر بن محمد بن حكيم، و جعفر بن أبي الصبّاح، قالا: نا إبراهيم بن عبدالحميد عن رقبة بن مصقلة العبدي(91) عن أبيه عن جدّه قال: أتي رجلان عمر بن الخطاب في ولايته يسألانه عن طلاق الإمة فقام معتمداً بشي‏ء بينهما حتي أتي حلقة في المسجد، و فيها رجل أصلع، فوقف عليه، فقال: يا أصلع ما قولك في طلاق الامه؟ فرفع رأسه اليه ثم أومأ إليه بإصبعيه فقال عمر للرجلين: تطليقتان، فقال أحدهما: سبحان الله، جئنا لنسألك و أنت أميرالمؤمنين فمشيت معنا حتي وقفت علي هذا الرجل [فسألته ]فرضيت منه بأن أومأ إليك، فقال: أو تدريان من هذا؟ قالا: لا، قال: هذا علي بن أبي طالب أشهد علي رسول الله (ص) سمعته و هو يقول: ((لو أنّ السماوات السبع وضعن في كفة ميزان، و وضع إيمان علي في كفة ميزان لرجح بها إيمان علي))؛(92)

دو مرد در هنگام خلافت عمر بن خطاب، به نزد وي رفته، از [تعداد] طلاق كنيز [كه پس از آن زن بر شوهرش حرام مي‏گردد، تا محلّل در بين واقع شود] پرسيدند؛ عمر به چيزي تكيه كرده، برخاست و در ميان آن دو، به مسجد آمد و به حلقه‏اي رسيد. در آن حلقه مردي بود موي پيشاني رفته. بر بالاي سر وي ايستاد و گفت: اي موي پيشاني رفته(93)، نظر تو درباره طلاق كنيز چيست؟ مرد سرش را به سوي او بلند كرد؛ سپس با دو انگشت بدو اشاره نمود. عمر به آن دو مرد گفت: ((دو بار طلاق)). يكي از آن دو گفت: سبحان الله! ما براي پرسش به نزد تو - كه پيشواي مؤمناني - آمديم؛ [اما] تو با ما حركت كردي تا بر بالاي سر اين مرد ايستادي [و از وي سؤال كردي‏] و به اشاره وي به تو، رضايت دادي؟!

عمرگفت: مي‏دانيد كه اين مرد كيست؟ گفتند: نه. عمر گفت: او علي بن ابي طالب است: [خداي را ]شاهد مي‏گيرم(94) كه از پيامبر خدا شنيدم كه فرمود: اگر هفت آسمان را در يك كفه ترازو نهند و ايمان علي را در كفه ديگر، ايمان علي سنگين‏تر خواهد بود)).

\* \* \*

ضميمه: سال تناثر نجوم‏

در رجال نجاشي، وفات شيخ كليني و نيز شيخ علي بن الحسين بن بابويه، به سال 329 دانسته شده، اين سال با نام سال ((تناثر نجوم)) معرفي شده است.(95) برخي از بزرگان گمان كرده‏اند كه اين وصف، وصفي كنايي است كه به جهت وفات بسياري از بزرگان علما (همچون كليني، ابن بابويه و علي بن محمد سمري) در اين سال، اين نام بر آن نهاده شده است؛(96) ولي اين نام - چنانچه محقق تستري فرموده‏اند(97) - اشاره به پديده طبيعي است كه در سال 323، در شب يورش قرامطه بر حاجيان رخ داده است. در اين شب، ستارگان با شدت بسيار در تمام شب فرو مي‏ريختند،(98) خارق العاده بودن اين حادثه، تا بدان حد بوده كه اين سال، با اين حادثه شناخته مي‏شده است.

اين حادثه در سال 323 بوده و نه در سال 329 چنانچه نجاشي ذكر كرده است.

علت اشتباه نجاشي در اين جا چيست؟ در پاسخ به اين سؤال، نياز به توضيحي درباره سال ورود علي بن بابويه به بغداد است.

در رجال شيخ طوسي در ترجمه علي بن بابويه آمده است: ((تلعكبري از وي روايت كرده، گويد: در سالي كه ستارگان پياپي فرو ريختند، از وي [حديث‏] شنيدم، وي در اين سال به بغداد درآمد))(99)

در غيبت طوسي، از فرزند علي بن بابويه (ابوعبدالله حسين بن علي بن حسين بن موسي بن بابويه) نقل شده كه مي‏گويد: اين ماجرا را، جماعتي از اهل شهر ما (قم) كه در بغداد اقامت داشتند، براي من گزارش كردند. ايشان در سالي كه قرامطه بر حاجيان تاختند - كه سال فرو ريختن ستارگان بود - در بغداد بودند به گفته ايشان، پدرم به شيخ ابوالقاسم حسين بن روح (ره) نامه نگاشت و از وي براي رفتن به حج اجازه طلبيد. جواب نامه چنين صادر شد كه: در اين سال [ به آهنگ حج‏] بيرون نرو... . و اگر گريزي از آن نباشد، در آخرين كاروان باش؛ از اين رو، وي در آخرين كاروان بود. در نتيجه او خود به سلامت ماند؛ ولي كساني كه در ديگر كاروان‏ها بودند، كشته شدند.(100)

اين عبارات، به روشني مي‏رساند كه از اين ((پديده نجومي عجيب))، براي روشن ساختن سال وقوع حوادث بهره مي‏جستند. بنابراين نمي‏توان گفت كه اين حادثه، در دو سال نزديك به هم، يعني سال‏هاي 323 و 329 تكرار شده است. علاوه بر گفتار كتاب‏هاي تاريخي نزديك به عصر اين حادثه، نقل غيبت طوسي با توجه به وفات جناب حسين بن روح در سال 326، شاهد ديگري است كه فرو ريختن ستارگان، در سال 329 رخ نداده است.

به نظر مي‏رسد كه در رجال نجاشي، بين تاريخ ورود علي بن بابويه به بغداد (323) و تاريخ وفات او (329) خلطي رخ نموده و اين خلط به ترجمه كليني نيز سرايت كرده است. البته ممكن است سبب اين خلط، اشتباهي ديگر باشد كه در جاي ديگري از رجال نجاشي ديده مي‏شود. پيش از نقل اين عبارت، تذكر اين مطلب مفيد است كه در تاريخ وفات علي بن بابويه، دو قول نقل شده است: يكي 328 و ديگري 329. ممكن است خلط اين دو قول به هم، - به ضميمه اشتباهي كه در ادامه، توضيح داده مي‏شود - سبب شده كه سال ((تناثر نجوم)) سال 329 دانسته شده است.

در رجال نجاشي (262 / 684) به نقل از ((كلوذاني)) آمده است: ((اجازه روايتي از علي بن حسين بن بابويه را در هنگامي كه در سال 328 (ثمان وعشرين و ثلاثمائة) به بغداد گام نهاد، دريافت داشتم)).

شايد لحن عبارت، اين معنا را برساند كه ابن بابويه، تنها يك بار به بغداد آمده است. لذا در اين عبارت، ظاهراً كلمه ((ثلاث)) به ((ثمان)) تصحيف شده است.

بنابراين سال ((تناثر نجوم))، سال 323 (و نه 329) بوده و علي بن بابويه در اين سال (و نه در سال 328) وارد بغداد شده است. شايد در زمان ورود وي به بغداد، هنوز نعماني به اين شهر نيامده بود و لذا از وي روايت نكرده است.

-----------------

پي‏نوشت‏ها:

1. قسمت نخست اين مقال، به تعيين تاريخ تقريبي تأليف ((غيبت نعماني)) انجاميد، گفتيم كه اين كتاب در محدوده سال‏هاي 336 - 342 نگارش يافته است، قرينه روشن‏گر بهتري براي تعيين تاريخ تأليف كتاب وجود دارد كه توضيح آن را به پس از معرفي بيش‏تر ((غيبت نعماني)) وا مي‏نهيم.

2. خاتمه مستدرك، ج 21 (= ج 3 خاتمه): صص 267 - 270 [ و نيز 448 و 449 ] به نقل از رياض العلماء. البته مؤلف خود در استادي برخي از اين افراد (همچون تلعكبري) تأمل كرده است.

3. غيبت نعماني (مقدمه)، ص 14 و 15.

4. همان، ص 15 / 14.

5. در سندي در غيبت طوسي، ص 127 / 90، لقب اين راوي به گونه صحيح: الذهبي، به نقل از نعماني آمده است. گفتني است كه جناب استاد علي‏اكبر مهدي‏پور، نسخه خود را از غيبت نعماني با چند نسخه خطي مقابله كرده از جمله با نسخه‏اي از كتابخانه آستان قدس رضوي (به تاريخ 577، شماره 1754) و نيز نسخه‏اي از كتابخانه آيت الله مرعشي كه غالباً با نسخه نخست يكي است، ايشان از سر لطف نسخه خود را در اختيار راقم سطور قرار دادند. ما در اين مقال از اين دو نسخه با رمز: رضويه و مرعشيه ياد مي‏كنيم. در اين دو نسخه، در سند غيبت نعماني، ص 102 / 31، لقب راوي به صورت الذهبي به درستي آمده است.

6. خاتمه مستدرك، ج 21، ص 268، رقم 9، ((ط)).

7. غيبت نعماني، ص 54 / 5 و نيز رقم 7، ص 115 / 12، ص 163 / 4، ص 199 / 12،ص 251 / 7. كه در اين موارد بعد از احمد، بندنيجي و بعد از موسي، العلوي يا يكي از اين دو افزوده شده است.

8. خاتمه مستدرك، ج 21، ص 268، رقم 12، ((يب)).

9. غيبت نعماني، ص 68.

10. كفاية الاثر، ص 177، البته در نسخ خطي كفاية الاثر و نيز در نقل بحارالانوار، ج 36، ص 345 / 211 از اين كتاب، اين نام به صورت: محمد بن اسماعيل نحوي؛ آمده است، لذا احتمال نخست را ترجيح داديم.

11. خاتمه مستدرك، ج 21، ص 270، رقم 17، ((يز)).

12. همان، ج 21، ص 269، رقم 16، ((يو)).

13. افزوده از نسخه رضويه و مرعشيه؛ گويا محدث نوري هم از چنين نسخه‏اي، بهره جسته است.

14. غيبت نعماني، ص 90 / 21، ص 91 / 22.

15. كامل الزيارات، ب 9 / 8.

16. همان، ب 72 / 10.

17. همان، ب 95 / 3 و بدون كنيه ابوعبدالله، در باب 76 / 5.

18. خاتمه مستدرك، ج 21، ص 256.

19. رجال نجاشي، ص 146 / 378.

20. كامل الزيارات، ب 76 / 5 (حاشيه چاپ نشر صدوق، تحقيق بهراد جعفري، زير نظر استاد غفاري) و نيز ب 95 / 3 و مقايسه كنيد با حاشيه، ح 8، از باب 9.

21. كامل الزيارات، ب 81 / 3، و نيز تهذيب، ج 4، ص 162 / 456، ص 163 / 459 و 461؛ اختصاص، ص 51 و 84؛ رجال نجاشي، ص 98 / 243؛ فلاح السائل، ص 168 و 289 و نيز علل، ج 2، ص 522 / 7. كه ظاهراً علي بن الحسين در آن مصحف علي بن الحسن است.

22. رجال شيخ طوسي، ص 431 / 6182 = 25 .

23. در يك مورد در نسب ابوعبدالله محمد، نام علي نيز قبل از يعقوب ديده مي‏شود (كامل الزيارات، ب 9 / 8) كه با توجه به انحصار آن به همين مورد نمي‏توان اين نام را در سلسله نسب وي وارد ساخت.

24. رجال نجاشي، ص 95 / 236؛ فهرست شيخ طوسي، ص 70 / 88؛ رجال شيخ طوسي، ص 416 / 6017 = 97.

25. در رجال نجاشي، ص 316 / 868، احمد بن محمد بن عمار از پدر خود نوادر قاسم بن هشام لؤلؤي را روايت مي‏كند كه اين طريق، شبيه طريق غيبت نعماني، (ص 90 / 21) مي‏باشد. لذا مصحّح چاپ نعماني اين دو نام را يكي دانسته است. طريق زير در رجال نجاشي، ص 357 / 957 شبيه همين طريق است: ((احمد بن محمد بن عمار قال حدّثنا ابي قال حدّثنا القاسم بن هشام اللؤلؤي و علي بن الحسن بن فضّال)). در سند غيبت نعماني، ص 91 / 22، ظاهراً مراد از ابوعبدالله الحسين بن محمد، الحسين بن محمد بن الفرزدق المعروف بالقطعي است (ترجمه وي در رجال نجاشي، ص 67 / 160؛ رجال شيخ طوسي، ص 422 / 6091 = 26 ديده مي‏شود). احمد بن محمد بن عمار هم در كمال الدين، ج 1، ص 37 از الحسن بن محمد القطعي روايت مي‏كند كه ظاهراً الحسن مصحف الحسين است. نيز ر. ك: عيون، ج 1، ص 97 / 3 و بحارالانوار، ج 48، ص 225 / 27.

26. روايت ابي علي احمد بن محمد بن عمار كوفي از پدر خود از علي بن الحسن بن فضال در تهذيب، ج 6، ص 24 / 52، و مانند آن در اقبال، ص 468 ديده مي‏شود، و نيز در قصص الانبياء راوندي، ص 80 / 63 رواية احمد بن محمد بن عمار از پدر آمده است.

27. خصائص الائمه، ص 72.

28. غيبت نعماني، ص 68.

29. در استنصار، ص 10 به نقل از نعماني از اين راوي (احمد) از كتاب سليم بن قيس روايتي نقل مي‏كند كه در سند آن هارون بن محمد افتاده است. لذا استاد جديدي براي نعماني به دست نمي‏آيد.

30. ترجمه وي در تاريخ بغداد، ج 8، ص 146 با نام الحسين بن هارون بن محمد ابوعبدالله الضبي (320 - 398) آمده، سلسله نسبت وي تا ضبّة بن ادّ ذكر شده است. لذا در سند اليقين، ص 168 ( القاضي ابوعبدالله الحسين بن هارون بن محمد الصيني)، الصيني مصحف الضبيّ است.

31. تاريخ بغداد، ج 14، ص 33.

32. مجله انتظار، ش 2، صص 253 - 255.

33. غيبت نعماني، ص 108.

34. تعبير روايتي نعماني: أقرأني مي‏باشد كه به معناي قاري و خواننده گردانيدن مي‏باشد، بنابراين عبدالحليم بن الحسين السمري متني را در اختيار نعماني قرار داده و نعماني با قرائت آن متن بر وي، آن را دريافت داشته است.

35. اين متن در بشارات عهدين، ص 212 به نقل از سفر تكوين 17: 20 آمده است (مهدي‏پور).

36. غيبت نعماني، ص 109. در برخي از اين نام‏ها اختلافاتي در نسخ كتاب وجود دارد كه از ذكر آن خودداري ورزيديم.

37. غيبت طوسي، ص 257 / 225، و به نقل از آن در بحارالانوار، ج 52، ص 5 / 3، و نيز خرائج راوندي، ج 1، ص 466؛ صراطمستقيم، ج 2، ص 211 بدون اشاره به نام نعماني.

38. غيبت نعماني، ص 328، و به نقل از آن در بحارالانوار، ج 48، ص 22، در اين كتاب نام راوي ((ابي المرجي بن محمد بن المعمر الثعلبي درج شده است، نسخه رضويه و مرعشيه همانند متن چاپي است با افزودن ((بن)) قبل از الغمر.

39. ر.ك: تاريخ بغداد، ج 5، ص 14؛ رجال نجاشي، ص‏94 / 233؛ رجال طوسي، ص 409 / 5949؛ فهرست طوسي، ص 68 / 86؛ سير اعلام النبلاء، ج 15، صص 345 - 352؛ لسان‏الميزان، ج 1، صص 399 - 402.

40. برخي از بزرگان اين نكته را به مصحح غيبت نعماني يادآور شده‏اند. ايشان اين نكته را در كتاب غيبت رعايت كرده، ولي در چاپ تهذيب كه پس از غيبت از سوي مصحح، انتشار يافته اين نكته ويرايشي از نظر دور مانده است. (ج 1، ص 168 / 54، ص 464 / 164، ج 2، ص 219 / 70، ج 3، ص 33 / 32، ص 195 / 19، ج 4، ص 149 / 39، ج 5، ص 8 / 21).

41. ر.ك: مصادر عامه، ترجمه ابن عقده، به ويژه تاريخ بغداد، ج 5، ص 14.

42. غيبت نعماني، صص 102 - 107.

43. غيبت نعماني، ص 116 / 1 و نيز ص 126 / 23.

44. غيبت نعماني، ص 39، در برخي نسخ به جاي النصّاب، الثقات آمده كه مصحّف است؛ به ويژه اگر موالي را به معناي دوستداران بگيريم، يا به نسخه ((رضويه)) و نسخه ((مرعشيه)) توجه كنيم.

45. ((مولي)) معاني مختلفي دارد، در كتاب‏هاي رجال و اسانيد حديث، معمولاً به معناي آزاد شده به كار مي‏رود. ذكر اين وصف در كتاب‏هاي رجال، از آن رو است كه آزاد شدن يك بنده، نوعي پيوند و الحاق وي و فرزنداني را - كه پس از آزادي زاده شده‏اند - به شخص آزاد كننده و قبيله وي، سبب مي‏گردد. لذا كتاب‏هاي رجالي - كه انساب راويان را ذكر مي‏كنند - به ذكر اين وصف توجه دارند. عبارت حديثي ((مولي القوم منهم - او من انفسهم -)) به پيوند ((ولا)) اشاره دارد (مصادر حديثي از جمله، غيبت نعماني، ص 235؛ غيبت طوسي، ص 190؛ بحارالانوار، ج 103، صص 203 و 204).

46. در نسخه چاپي غيبت نعماني، ص 34 به جاي بارزي كه در نسخه رضويه و مرعشيه آمده، باوري ذكر شده است.

47. غيبت نعماني، ص 209 / 17 و نظير آن در امالي طوسي، ص‏479 / 1048، ص 481 / 1051، ص 491 / 1085 (مجلس، ص 17 / 7 و ص 20 و 54).

48. غيبت نعماني؛ ص 127 / 1. آقاي مهدي پور، در نسخه خود ((بن نصر)) را درون كروشه (][) قرار داده‏اند كه نمي‏دانم به اعتماد نسخه‏اي بوده يا تصحيح اجتهادي است؟

49. غيبت نعماني، (مقدمه)، ص 14 / 2.

50. رجال شيخ طوسي، ص 409 / 5950 = 31.

51. نظير اين عنوان با حذف ((بن)) در غيبت نعماني، ص 57 / 1 ديده مي‏شود.

52. اين احتمال، برپايه اين نكته استوار است كه ((ابن ابي هراسه)) را تابع احمد، و نه وصف هوذه بگيريم؛ همچون احمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة كه پيشتر ياد كرديم. نمونه ديگر اين بحث، محمد بن علي ابن الحنفية است كه غالباً در ((ابن)) پيش از ((الحنفيه))، الف را در هنگام نگارش حذف كرده‏اند؛ ولي با توجه به اين كه ((الحنفيه)) وصفي درباره مادر محمد - و نه نام پدر حضرت علي (ع) است - نگارش الف ((ابن)) لازم است. (ر.ك: كمال الدين، ج 1، صص 33 و 35 و مقايسه كنيد با ص 44).

گفتني است كه در تهذيب، ج 9، ص 241 / 27، هم در چاپ نجف و هم در چاپ استاد غفاري، درنام محمد بن علي ابن الحنفيه، كلمه ابن الحنفيه در آغاز سطر قرار گرفته است. طبعاً طبق رسم نگارش كنوني، الف ((ابن)) خواه ناخواه نگاشته مي‏گردد. در نتيجه فايده معنوي ذكر ((الف)) از دست رفته است. آيت الله والد - مدّ ظلّه - به همين جهت در تصحيح رجال نجاشي، بر خلاف رسم كنوني الف ((ابن)) را در اوائل سطور حذف كرده‏اند تا اگر در موردي الف ((ابن)) در اول سطر نگاشته شود، فايده معنوي داشته باشد.

53. الاحمدي، مصحف الاحمري است، در تاريخ بغداد پس از اين نام افزوده: شيخ من شيوخ الشيعه، مصحح كتاب اين عبارت را مربوط به ابراهيم بن اسحاق دانسته، لذا آن را درون دو خط تيره گذشته، ولي ظاهراً اين وصف مربوط به شخص ترجمه شده - يعني احمد بن نصر - است.

54. وي از مشايخ بغداديان بوده و به نوشته تاريخ بغداد، ج 4، ص 234 و 235 متولد به سال 299 و متوفي به سال 379 است.

55. تاريخ بغداد، ج 5، ص 183 / 2640.

56. خاتمه مستدرك، ج 21، ص 268، رقم 10، ((ي)).

57. با قيد علوي عباسي در غيبت نعماني، ص 52 / 3، ص 155 / 15، ص 176 / 18، ص 205 / 8، ص 284 / 3 و با قيد عباسي در غيبت نعماني، ص 289 / 3، درباره روايت وي پس از اين بحث خواهيم كرد.

58. اين احتمال وجود دارد كه وي، همان عبيدالله بن موسي علوي عباسي باشد كه در اسناد غيبت نعماني ديده مي‏شود. هر چند با عنايت به يكي نبودن اساتيد اين دو و نيافتن دليلي بر علوي بودن عبيدالله بن موسي روياني، نمي‏توان به اين امر حكم نمود.

59. امالي طوسي، ص 589 / 1222؛ مج 25 / 11 و به نقل از آن در بحارالانوار، ج‏2، ص 264 / ذيل 13.

60. به گزارش خطيب بغدادي در تاريخ بغداد (ج 5: ص 468) نخستين سماع صحيح حديث ابوالمفضل شيباني (297 - 387) در سال 306 بوده است (و نيز ر.ك: امالي طوسي، ص 510 / 1116 = مج 18 / 23، ص 511 / 1117 = مج 18 / 23)، البته در امالي طوسي، ص 609 / 1257 = مج 28 / 5 روايتي از ابي‏المفضل از برخي راويان درسال 304 هم آمده است. به هر حال دريافت حديث ابوالمفضل شيباني در سال‏هاي 307، 308، 310، 314، 316، 318، 321، 324، 328 (مورد اخير محل تأمل است: امالي طوسي، ص 641 / 1335 = مج 32 / 21، مقايسه كنيد با ص 577 / 11191 = مج 23 / 5، ص 590 / 1225 = مج 25 / 14 كه به جاي 328، 318 ذكر شده است) در مجالس مختلف امالي شيخ (مجالس ص 16 - 19، ص 22 - 25، ص 32) گزارش شده است. بنابراين وي تقريباً هم طبقه نعماني است.

61. به ويژه ر.ك: احتجاج، ج 2، ص 607 (حدّث الشيخ ابوعلي الحسن بن معمر - محمد خ. ل - الرقّي بالرملة...).

62. اقبال، ص 212 و به نقل از آن در وسائل، ج 14، ص 474 / 19633 و بحارالانوار، ج 101، ص 101 / 31 (هر دو با اين لفظ: علي بن نصر عن عبيدالله بن موسي) و نيز بحارالانوار،ج 98، ص 166 (با اين عبارت: علي بن نصر البرسجي قال حدّثنا عبيدالله بن موسي).

63. غيبت نعماني، ص 188 / 43، ص 241 / 38، ص 312 / 2، وصف مسعودي در نسخ خطي كتاب هم ديده مي‏شود.

64. خاتمه مستدرك، ج 19، ص 127.

65. غيبت نعماني (مقدمه)، ص 14.

66. غيبت نعماني، ص 285 / 1.

67. مروج الذهب، (چاپ شارل پلا) ج 2، ص 124، بند 869. با استفاده از تذكّر استاد جلالي در مقدمه الامامة و التبصرة من الحيرة، ص 52.

68. در غيبت نعماني، ص 85 روايتي آمده كه در آن اشاره شده كه طينت و سرشت همه امامان يكي بوده و در آغاز خلقت همگي در پيرامون عرش پروردگار يك وجود داشته‏اند و در آخر آن آمده: اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد، نيز ر.ك: خاتمه مستدرك، ج 19، ص 125 و 126.

69. غيبت نعماني، ص 90.

70. به ضميمه مقاله مراجعه شود.

71. با توجه به اين توضيح معلوم مي‏گردد كه نمي‏توان در پاسخ استدلال محدث نوري به اين عبارت شيخ صدوق قمي تمسك جست كه: حمزة بن محمد علوي در قم به من حديث كرد (معاني الاخبار، ص 301 / 1؛ عيون اخبار الرضا(ع)، ج 1، ص 227 / 5، ص 292 / 43، ج 2، ص 6 / 13، ص 159 / 24، ص 209 / 13، زيرا صدوق ((نزيل ري)) و نيز ((شيخ الطائفه در خراسان)) بوده (رجال نجاشي، ص 389 / 1049) و در شهرهاي مختلف سفر كرده و ساكن قم نبوده است. از سوي ديگر استاد وي نيز روشن نيست كه ساكن قم بوده است، پس مقايسه روايت صدوق از حمزه بن محمد با روايت علي بن حسين از محمد بن يحيي عطار بي‏جاست.

72. در غيبت نعماني، ص 97 از راوي و ناسخ كتاب با نام ابوالحسن شجاعي ياد شده كه ظاهراً ابوالحسن در آن مصحف ابوالحسين مي‏باشد ر.ك: غيبت نعماني، ص 18، متن و حاشيه 2؛ غيبت طوسي، ص 127 / 90، ص 257 / 225؛ رجال نجاشي، ص 383 / 1043.

73. همچون احمد بن عبدون معروف به ابن حاشر (غيبت طوسي، همانجاها)، ابوالفرج محمد بن علي قنائي (غيبت نعماني، ص 18 ).

74. رجال نجاشي، ص 383 / 1043.

75. ر.ك: مجله نور علم، سال اول، شماره 11 و 12، مقاله ابوالعباس نجاشي و عصر وي.

76. شبيه اين امر، در ترجمه هارون بن موسي تلعكبري (م 385) در رجال نجاشي، ص 439 / 1184 آمده است. نيز ر.ك: ص 377 / 1028.

77. غيبت نعماني، ص 18، گفتني است كه اين متن در نسخه رضويه نيامده است.

78. غيبت نعماني (مقدمه)، ص 15.

79. درباره دعاي سرّ، ر.ك: مصباح المتهجد، صص 95، 235، 244 و نيز بلد امين، صص 28، 64.

80. رساله ابوغالب زراري، ص 179 / 96 و طبقات اعلام الشيعه، قرن پنجم = نابس، ص 230.

81. مجمع الدعوات، ص 233 و به نقل از آن در بحارالانوار، ج 94، ص 182 / 11، به همراه نقل از كتاب عتيق غروي (= مجموع دعوات ابوالحسين محمد بن هارون تلعكبري، ر.ك: ذريعه، ج 20، ص 54). در نقل بحارالانوار، نام نعماني به صورت محمد بن عبدالله بن ابراهيم نعماني و در مطبوعة مجمع الدعوات با افزودن ابوعبدالله در آغاز آن آمده است. چنين مي‏نمايد كه كلمه ((بن عبدالله)) مصحف ابوعبدالله بوده است و جمع بين اين دو، از موارد جمع بين نسخه صحيح و نسخه محرف بوده كه در نسخ خطي بسيار رخ داده است. به هر حال ((بن عبدالله)) در اين نام زايد است.

82. فلاح السائل، صص 49، 245، 288.

83. رجال نجاشي، ص 268 / 669 و نيز، ص 355 / 951.

84. بحارالانوار، ج 90، ص 143، و نيز در ج 86، ص 202، ج 94، ص 190 به نقل از كتاب عتيق غروي، رواياتي از نعماني ذكر شده است.

85. روايت وي از نعماني در كنز الفوائد، ج 1، ص 352 و به نقل از آن در مستدرك، ج 12، ص 217 / 13924 آمده. در اين دو كتاب طالب به ابي‏طالب تبديل شده است كه اشتباه مي‏باشد ر.ك: كنز الفوائد،ج 1، ص 87، 328، ج 2، ص 67؛ بحار الانوار، ج 2، ص 260 / 17، ج 74، ص 280 / 7؛ نابس، ص 230؛ در وسائل ج 27، ص 169 / 33515 نام راوي مورد بحث در اين روايت به درستي نقل شده است. ظاهراً اشتهار نام شريف حضرت امير(ع) - علي بن ابي‏طالب - اشتباه فوق را به دنبال داشته است.

86. كنز الفوائد،ج 1، ص 352.

87. فخري، ص 61؛ در شجره مباركه، ص 151 نيز نام وي آمده است.

88. تهذيب الانساب، ص 233؛ شجره مباركه، ص 149، منتقله الطالبيه، صص 146 و 300؛ نام وي در فخري، صص 58 و 61؛ اصيلي، ص 309؛ عمدة الطالب، ص 327؛ تحفة الازهار، ص 198؛ لباب الانساب، ص 616؛ انساب شريف ابي الحسن فتوني، (ص 145 نسخه خطي به خط و تنظيم مرحوم آيت الله زنجاني - جدّ نگارنده -) نيز آمده است.

89. لباب الانساب، ص 616.

90. ابن عساكر پس از ذكر حديث، توضيح مي‏دهد كه نام عبدالله بن الحويعة بن صبرة العبدري (كه در برخي اسناد به صورت محرف عبدالله بن ضبيعة العبدي آمده)، از اين قسمت سلسله اسناد افتاده است.

91. تاريخ مدينه دمشق، ج 42، صص 340 و 341.

92. اين عبارت ترجمه ((اصلع)) مي‏باشد. شايد كاربرد اين تعبير (به جاي مثلاً: يا اباالحسن) در بي‏اعتنايي امام(ع) در پاسخ به وي مؤثر بوده است.

93. يا شهادت مي‏دهم (با توجه به قرائت اشهد، از باب افعال يا به صيغه ثلاثي مجرد).

94. رجال نجاشي، ص 261 / 684، ص 377 / 1026.

95. بحارالانوار، ج 61، ص 233.

96. قاموس الرجال، ج 7، ص 437.

97. كامل ابن اثير، ج 8، ص 311؛ التنبيه و الاشراف، ص 338 [تأليف در سال 345]؛ مروج الذهب، ج 5، ص 21، 2915 در ضمن تاريخ خلافت متوكل - به تناسب - [آغاز تأليف در 332 و پايان تأليف در 336].

98. رجال شيخ طوسي، ص 432 / 6191 = 34.

99. غيبت طوسي، ص 322 / 270.